

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

اشکال اول در «رجوع قید و شرط در جملات شرطیه به هیئت» را عرض کردیم، که خلاصه اشکال این بود که هیئت دارای یک معنای حرفی است و معنای حرفی یک معنای جزئی است، و جزئی قابلیت تقیید ندارد.

جواب‌های متعددی را عنوان کردیم و آخرین جواب با آن توضیح و تکمیلی که عرض کردیم اختیار شد.

در مورد «رجوع قید به هیئت»، مجموعاً سه اشکال در کلمات اصولیین وجود دارد، که اشکال اول را بیان کردیم.

تبیین اشکال اول «رجوع قید به هیئت» به بیان دیگر

قبل از اینکه اشکال دوم و سوم را عرض کنیم، در همین اشکال اول بعضی از اهل نظر گفته‌اند اساس اشکال، یک اشکال دیگری است و بیان دیگری را نسبت به اشکال اول ذکر کرده‌اند و ادعا کرده‌اند این بیان در کلمات بزرگان مغفولاً عنه واقع شده، فقط یک اشاره و گوشه‌ای از آن را مرحوم نائینی در عباراتشان فرموده‌اند.

اساس اشکال این است که در جملات شرطیه، ما یک ربطی بین الجزاء و الشرط داریم. گرچه اختلاف وجود دارد در اینکه آیا این ربط، معلول ادات شرط است، یا معلول فاء جزائیه است، یا معلول ترتب جزاء بر شرط است؛ فعلاً در این جهت کاری نداریم که این ربطی که بین جزاء و شرط وجود دارد، معلول چیست، ولی مسلماً در جمله شرطیه، بین جزاء و شرط یک ربط و ارتباطی وجود دارد.

روشن است که این ربط بین جمله‌ی واقع در جزاء و جمله واقع در شرط، محقق است. به تعبیر مرحوم نائینی ربط، بین دو هیئت ترکیبی است، یک هیئت، جمله واقع به عنوان جزاء، می‌گوییم اگر خورشید طلوع کرد، النهار موجود. این «النهار موجود»، جمله است. جمله‌ای که عنوان جزاء را دارد. «اذا كانت الشمس طالعة»، این جمله عنوان شرط را دارد. جمله شرطیه دلالت بر ربط بین الهیئین و ربط بین الجملتین دارد. با این بیان می‌خواهند بگویند اینجا اینطور نیست که یک عنوان مفردی، معلق بر چیزی شده باشد.

در جزاء بگوییم آیا هیئت، معلق بر شرط است یا ماده، معلق بر شرط است؟ هیئت و ماده هر کدام عنوان افرادی و مفرد دارند.

در حالی که ربط در جملات شرطیه بین دو جمله است. یکی جمله با عنوان جزاء، و دوم جمله‌ای که عنوان شرط را دارد. جمله، دارای یک مفهوم ترکیبی است نه افرادی. «ان النهار موجود» یک هیئت مرکبه دارد نه هیئت مفرد، مانند «الشمس طالعة» یک هیئت مرکب دارد نه هیئت مفرد.

پس مطلب اول در بیان اشکال این شد که جمله شرطیه «تدل علی الربط».

مطلب دوم این شد که دو طرف ربط، دو جمله و دو هیئت ترکیبی است. آنگاه اشکال این است که هیئت جمله یک مفهوم حرفی دارد، اصلاً هیئات، چه هیئات افعال، چه هیئت اسم فاعل و اسم مفعول و مانند اینها، و چه هیئات جُمَل، مانند جمله اسمیه، فعلیه و...، هیئات مطلقاً ملحق به حروف هستند. «جمله» یکی از هیئات است، پس هیئت جمله «النهار موجود»، معنای حرفی دارد، یعنی معنای غیر اسمی دارد. هیئت جمله «الشمس طالعة» هم معنای حرفی دارد.

حال اشکال این است که ربط بین دو معنای حرفی ممکن نیست، زیرا دو طرف ربط باید دو معنای استقلالی یا اسمی باشد، بعد بین این دو معنای استقلالی ربط دهیم، مثلاً کلمه «زید» و «دار» که هر دو، یک معنای مستقل اسمی دارند، بین «زید» و «دار» هیچ‌گونه ارتباطی نیست، اگر بخواهیم بین اینها ارتباطی برقرار کنیم، کلمه «فی» را می‌آوریم. با آوردن کلمه «فی»، ربط ایجاد می‌کنیم.

مخصوصاً طبق مبنای مرحوم نائینی در باب حروف، که ایشان قائل به این است که حروف معنای ایجاد می‌دارد و ریشه آن به همین برمی‌گردد، ولو اینکه در جای خودش ما آن را رد کردیم، یعنی مرحوم نائینی در تمام حروف قائل به ایجادیت است. یک تفصیلی مرحوم امام در آنجا داده که همان تفصیل صحیح است.

«فی» بین «زید» و «دار»، ایجاد ارتباط می‌کند. وقتی می‌گویید «زید فی الدار»، «فی» بین دو معنای اسمی ایجاد ارتباط می‌کند. حال اگر یکی از این دو طرف یا هر دو طرف، معنای حرفی باشد، ربط امکان ندارد. اگر به جای «زید» بگذارید «من»، «من فی الدار» نمی‌شود، بجای «دار» بگذارید «الی»، «من فی الی» اصلاً معنایی ندارد.

پس در مقدمه سوّم می‌گوییم: ربط بین دو معنای حرفی ممکن نیست، و جمله «واقع موقع الجزاء» و جمله «واقع موقع الشرط»، دو هیئت ترکیبی دارای معنای حرفی است، و اساساً ربط بین آنها امکان ندارد. فرموده‌اند اساس اشکال این است. این بیان را در کتاب منطق الاصول می‌توانید ملاحظه بفرمایید.

فرموده‌اند این بیان که بگوییم آیا قید در جمله شرطیه به هیئت رجوع می‌کند یا به ماده، اساس اشکال نیست، تا مثل مرحوم آخوند جواب دهیم که حروف دارای معنای عامّه است.

بلکه اساس اشکال این است که اولاً؛ جمله شرطیه دلالت بر ربط بین جزاء و شرط دارد. ثانیاً؛ جزاء و شرط دو هیئت ترکیبیه هستند و این ربط بین دو هیئت ترکیبی است. ثالثاً؛ هیئت ترکیبی عنوان معنای حرفی را دارد و ربط بین دو معنای حرفی امکان ندارد. دو طرف ربط، باید معنای مستقل اسمی باشد، مثل مثال «زید فی الدار».

تفاوت بیان اول با بیان دوم از اشکال اول

اگر بیان اشکال اینطور باشد، دو فرق بین این بیان و بیان قبلی وجود دارد.

فرق اول: در این بیان، فرقی نمی‌کند که بگوییم حرف، معنای جزئی یا کلی دارد، حرف خواه معنای جزئی یا کلی داشته باشد، ربط بین دو معنای حرفی امکان ندارد. از خصوصیات معنای حرفی این است که استقلال ندارد، ملحوظ به لحاظ استقلالی نیست. لذا ربط بین دو معنای حرفی امکان ندارد.

بعبارة آخری؛ یک معنای حرفی، ایجاد ربط بین یکی مثل خودش نمی‌کند. حرف نمی‌آید بین چیزی که مثل خودش هست و خودش هم محتاج ربط است، ایجاد ربط کند. ربط باید بین دو معنای اسمی و مستقل باشد، حال آن دو معنا کلی و یا جزئی باشد. پس فرق اول بین این بیان و آن بیان گذشته این است که در این بیان فرقی نمی‌کند که ما موضوع له حروف را یک معنای جزئی قرار دهیم یا کلی قرار دهیم.

فرق دوم: بر طبق این بیان، رجوع قید به ماده، مشکل را حل نمی‌کند. در بیان اول، شیخ می‌فرمود اشکال رجوع قید به هیئت، این است که هیئت، معنای حرفی و جزئی دارد و جزئی، قابلیت تقييد را ندارد و بعد به شیخ عرض می‌کردیم پس چکار باید کرد؟ می‌فرمود باید قید به ماده رجوع کند، چون ماده قابلیت تقييد و اطلاق را دارد.

اما در این بیان فرقی نمی‌کند که ما به رجوع القيد الي الهيئة قائل شویم یا رجوع القيد الي المادة، اصلا نزاع ربطی به مفهوم افرادی ندارد، که هیئت خودش یک عنوان افرادی را دارد و ماده هم خودش عنوان افرادی را دارد. ما باید جمله عنوان جزاء و جمله عنوان شرط را که دارای دو مفهوم ترکیبی هستند را مطرح کنیم.

این اشکال با این سیاقی که ذکر شد اصلا اساس جمله شرطیه را مختل می‌کند. یعنی الان ما یک برهانی را اقامه کردیم که با این برهان اثبات می‌کنیم ربط بین جزاء و شرط امکان ندارد. یعنی باید اساس جمله شرطیه را کنار بگذاریم، چون اساس جمله شرطیه بر ربط بین جزاء و شرط دلالت دارد. یا اینکه بگوییم جمله شرطیه اصلا دلالت بر ربط ندارد. بگوییم چه کسی گفته جمله شرطیه دلالت بر ربط دارد؟ این حرفی است که ادبا زده‌اند. ادبا هم این دقت‌های علمی را ندارند. ادبا از نظر الفاظ گفته‌اند بین این و آن ربط وجود دارد، اما ما بگوییم واقعا از نظر معنا و واقع بین جمله واقع به عنوان جزاء و جمله واقع به عنوان شرط هیچ ربطی وجود ندارد. این اساس اشکال است.

این اشکال در فرمایش مرحوم نائینی به خوبی بیان شده، منتها ایشان یک ترتیب دیگری داده و به آن ترتیب مطرح کرده و إلا ریشه اشکال - که جمله شرطیه دلالت بر ربط بین دو مفهوم ترکیبی دارد - در کلمات مرحوم نائینی، هم در أجود التقريرات و هم در فوائد الاصول وجود دارد.

راه حل صاحب منتقی برای این اشکال

صاحب کتاب منتقی برای حل این اشکال این راه را عنوان کرده‌اند؛ جمله‌ای که عنوان جزاء دارد و جمله‌ای که عنوان شرط را دارد، دلالت بر نسبت دارد. «النهار موجودة» که دلالت بر نسبت بین وجود و نهار دارد، که اگر این نسبت را بخواهیم بیان کنیم می‌گوییم «موجودیت نهار». «إذا طلعت الشمس»، نسبت بین طلوع و شمس، خود جمله دلالت بر نسبت دارد.

اگر بخواهیم با شرط و ایجاد جمله شرطیه، این دو نسبت را با هم مرتبط کنیم، نمی‌شود. نسبت، دارای یک معنای حرفی است و ربط بین دو معنای حرفی، معنا ندارد. لکن ما عنوان دیگری غیر از نسبت داریم، بنام «ثبوت نسبت». شما در باب خبر و انشاء می‌گویید خبر آن است که دلالت بر ثبوت یک نسبتی دارد و حکایت از ثبوت آن نسبت می‌کند. جمله خبریه، جمله‌ای است که شما از ثبوت نسبت حکایت می‌کنید. و جمله انشائی جمله‌ای است که دلالت بر انشاء نسبت و ایجاد نسبت دارد.

مسأله ثبوت و ایجاد، یک عنوانی است که از موضوعْ له خود جمله خارج است. موضوع له جمله، خود نسبت است، نسبت بین نهار و وجود، اما ثبوت، این نسبت یا ایجاد این نسبت، از مدلول این جمله خارج است.

در جملات شرطیه، بین دو ثبوت، ایجاد ارتباط می‌کنیم، مثلاً در «إذا كانت الشمس طالعة فالنهار الموجودة» می‌گوییم بین ثبوت نسبت در شرط و ثبوت نسبت در جزاء ربط ایجاد می‌کنیم.

پس ربط در واقع بین دو ثبوت است. یک ثبوت، نسبت در جمله شرط، و یک ثبوت و تحقق، نسبت در عنوان جزاء. ربط اگر بین دو ثبوت شد، اینجا دو ثبوت، عنوان معنای اسمی را دارد. خود نسبت، معنای حرفی دارد، مثل نسبت در اینجا و نسبت در آنجا، اما ثبوت، معنای اسمی دارد.

در نتیجه این اشکال اساسی که جزاء و شرط، دو مفهوم حرفی دارند و ربط بین دو مفهوم حرفی امکان ندارد، با این بیان قابل حل است که ما بگوییم جمله شرطیه، دلالت بر ربط بین ثبوت جزاء عند ثبوت الشرط دارد.

اگر به کتب ادبی هم مراجعه کنید، آنجا هم در بعضی از تعبیرات ادبا کلمه ثبوت آمده، که مثلاً إن شرطیه دلالت بر ثبوت جزاء عند ثبوت الشرط دارد. آیا به این نکته و دلیل علمی دقت داشته‌اند یا نه؟

علي أي حال اگر ما کلمه ثبوت و کلمه تحقق را آوریم، مشکل حل می‌شود.

این هم چون انصافاً بیان دقیقی بود، لازم دیدم که اینجا گفته شود.

تذکر یک نکته در مورد این جواب

لکن یک نکته که داریم این است که این جواب روی آن مبنایی که در بحث گذشته اختیار کردیم درست است، ولی ظاهراً خود ایشان این مبنا را ندارند و آن این است که ما همان‌طور که می‌گوییم تقیید و اطلاق اختصاص به مفاهیم و الفاظ ندارد، ربط را هم بگوییم ارتباط به مفاهیم و الفاظ ندارد. این که بگوییم جمله شرطیه دلالت بر ربط بین دو ثبوت دارد، سؤال ما این است که ربط بین دو «مفهوم ثبوت» مراد است یا «واقع ثبوت»؟

یک ثبوت مفهومی داریم که در کتاب لغت معنای آن را نوشته، یعنی أي وجود و أي تحقق، یک واقع تحقق در عالم خارج داریم (مصادق تحقق). اگر بگوییم این دو ثبوتی که در اینجا است، مفهوم اینهاست، این که قطعاً نمی‌تواند مراد باشد، که بگوییم جمله شرطیه بین مفهوم ثبوت در جزاء و مفهوم ثبوت در شرط ایجاد ربط می‌کند، این قطعاً نمی‌تواند مراد باشد. بین دو ثبوت، از نظر مفهومی مغایرتی وجود ندارد.

همچنین یکی از شرایط ربط این است که دو طرف ربط، یک تغایری داشته باشند. «زید فی الزید» غلط است. اگر دو طرف ربط عین هم باشند غلط است. مثل: «انسان فی الانسان» یا «الدار فی الدار». اگر دو طرف ربط عین همدیگر باشند غلط است. اگر ما بگوییم دو مفهوم ثبوت را ربط داده، می‌گوییم دو مفهوم ثبوت که یک معنا دارد و قابل ربط نیست.

پس لا محاله باید ربط بین دو ثبوت خارجی باشد، یعنی می‌خواهد بگوید بین تحقق وجود نهار در خارج، و تحقق طلوع شمس در خارج، ربط وجود دارد. بین دو وجود خارجی ایجاد ربط کنیم، بگوییم ربط همان‌طور که بین دو مفهوم امکان دارد، ربط بین دو

وجود خارجي هم امکان دارد، و جمله شرطیه دلالت بر چنین ربطی دارد.

ولي عرض کردم ظاهر عبارات ایشان هم اینجا و هم در بحث معاني حرفیه، فقط ربط بین مفاهیم است.

اگر شما بگویید معنای حرفی این است که ربط بین مفاهیم ایجاد می‌کند، اینجا دو مفهوم ثبوت که یکسان است و با هم تغایری ندارند تا بین آنها ربط ایجاد کند. باید بگوییم ربط بین الوجودین است و اگر این جواب ما را به آن اضافه کنیم، جواب از آن اشکال داده می‌شود.

پس ما در این بحث، یک بیان دیگری برای اشکال اول ذکر کردیم، جواب آن بیان را هم نقد کردیم و آن اشکالی هم که به آن جواب بود عرض کردیم.

در این بحث «رجوع قید به هیئت»، دو اشکال دیگر باقی مانده، که اشکال دوم را برای پیش مطالعه مراجعه کنید به اجود التقریرات، جلد 1، صفحه 195 و محاضرات، جلد 2، صفحه 321، منهاج الوصول، جلد 1، صفحه 351.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين